



اولین گفت‌وگوی حُر با امام حسین(ع) به روایت علامه عسکری

امام حسین(ع) به حر گفت: مادرت به عزایت بنشیند! حر گفت: به خدا قسم اگر کس دیگری غیر از تو این را به من گفته بود پاسخش را در به عزا نشستن مادرش به عینه می‌دادم؛ ولی حق ندارم نام مادرت را جز به بهترین وجه ممکن بر زبان آورم!

امام حسین(ع) به حر گفت: مادرت به عزایت بنشیند! حر گفت: به خدا قسم اگر کس دیگری غیر از تو این را به من گفته بود پاسخش را در به عزا نشستن مادرش به عینه می‌دادم؛ ولی حق ندارم نام مادرت را جز به بهترین وجه ممکن بر زبان آورم!

به گزارش خبرنگار آیین و اندیشه خبرگزاری فارس، در میان حوادث تاریخ اسلام، حادثه شهادت حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام و اصحاب پاک ایشان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. نوشتاری که در ادامه می‌خوانید برگرفته از کتاب «معالم المدرستین» علامه سیدمرتضی عسکری؛ مورخ و صاحب‌نظر برجسته تاریخ اسلام است که از منابع دست اول و استنادات بیشمار به منابع اهل سنت به رشته تحریر درآمده است.

طبری آورده است که حُر به دستور حُصَین بن ثَمیر با هزار سوار از قادسیه آمده بود زیرا عبیدالله بن زیاد با شنیدن خبر حرکت حسین علیه‌السلام دستور داد تا حصین بن نمیر که فرمانده نظمیه‌اش بود، حرکت کند و در قادسیه اردو بزند و منزل ققطانه(1) را دیده‌بان بگذارد و حصین و حُر را برای مقابله با حسین(ع) فرستاد.

حر پیوسته در کنار حسین(ع) بود تا وقت نماز ظهر فرا رسید و حسین(ع) مؤذنش فرمود تا اذان بگوید و او اذان گفت و حسین در مقابل آنها قرار گرفت و حمد و ثنای خدا را به جای آورد و گفت: ای مردم! این عذر من نزد خدا و نزد شماست، من به سوی شما نیامدم تا آن گاه که نامه‌هایتان به من رسید و فرستادگانتان نزد من آمدند و یک صدا گفتند: به سوی ما بیا که ما امامی نداریم. شاید به وسیله تو، خداوند ما را بر مسیر هدایت جمع کند.

حال اگر بر همان چیزی که بودید، هستید من آمده‌ام. اکنون اگر عهد و پیمانی به من بسپارید که باعث اطمینانم شود وارد شهر شما می‌شوم و اگر این کار را نکنید و ورودم را خوش نداشته باشید از شما روی گردانده و به جایی که از آنجا آمده بودم بازمی‌گردم.

راوی نقل می‌کند که مردم سکوت کردند و به مؤذن گفتند: اقامه بگو و او اقامه گفت و حسین(ع) به حر گفت: آیا می‌خواهی با همراهانت نماز بگزاری؟ گفت: نه! بلکه شما نماز می‌گزارید و ما به نماز شما اقتدا می‌کنیم.

حسین(ع) نمازش را با آنها به جای آورد. سپس امام وارد خیمه خود شد و یارانش نزد او جمع شدند و حر نیز به جایگاهش رفت و وارد خیمه خود شد و گروهی از یارانش نزد او رفتند و سپاهیان نیز بازگشتند و در صف‌های پیشین خود قرار گرفتند و هریک از آنها عنان مرکب خود را گرفت و در سایه‌اش نشست تا عصر فرا رسید.

حسین(ع) دستور داد برای حرکت آماده شوند؛ سپس بیرون آمد و به منادی‌اش فرمود برای نماز عصر اذان و اقامه بگوید، پیش رفت و با آن جماعت نماز به جا آورد. سلام کرد و رو به سوی آنها کرد و حمد و ثنای خدا را به جا آورد و گفت:

اما بعد، ای مردم! اگر تقوا پیشه کنید و حق را مخصوص اهلس بدانید خداوند خشنودتر می‌شود؛ و ما اهل بیت برای ولایت و رهبری بر شما از این مدعیانی که به ناروا با ستم و تجاوز بر شما حکومت می‌کنند بسی سزاوارتریم.

حال اگر ما را نمی‌پسندید و حق ما را به رسمیت نمی‌شناسید و نظر شما بر خلاف آن چیزی است که در نامه‌هایتان نوشتید و به فرستادگانتان گفتید، از شما منصرف می‌شوم. حر گفت: به خدا قسم ما از این نامه‌هایی که درباره آن صحبت می‌کنی بی‌خبریم! حسین(ع) گفت: ای عقبه بن سمعان! دو خورجینی که حاوی نامه‌های آنهاست بیرون بیاور. و او خورجین‌های پر از نامه را بیرون آورد و جلوی آنها پخش کرد. حر گفت: ما جزو کسانی نیستیم که به تو نامه نوشته‌اند بلکه ما مأمور شده‌ایم که وقتی تو را دیدیم از تو جدا نشویم تا تو را نزد عبیدالله بن زیاد ببریم و حسین(ع) گفت: مرگ به تو نزدیک‌تر از آنهاست.

*ممانعت از حرکت امام

سپس امام به یارانش فرمود: برخیزید و سوار شوید. آنها سوار شدند و منتظر ماندند تا زانیشان نیز سوار شوند، آن وقت به یارانش فرمود: باز می‌گردیم. وقتی خواستند برگردند، سپاهیان حر مانع شدند و حسین(ع) به حر گفت: مادرت به عزایت بنشیند! چه می‌خواهی؟ حر گفت: به خدا قسم اگر کس دیگری غیر از تو این سخن را به من گفته بود و حال کنونی تو را داشت، پاسخش را در به عزا نشستن مادرش به عینه می‌دادم هر کسی که بود؛ ولی به خدا قسم که من حق ندارم نام مادرت را جز به بهترین وجه ممکن بر زبان آورم!

حسین(ع) به حر گفت: پس چه می‌خواهی؟ حر گفت: به خدا قسم می‌خواهم تو را پیش عبیدالله بن زیاد ببرم. حسین(ع) گفت: به خدا قسم از تو تبعیت نمی‌کنم. حر گفت: به خدا قسم من هم تو را رها نمی‌کنم.

این سخنان را سه بار تکرار کردند و چون گفت و گو زیاد شد حر به امام گفت: من مأمور جنگ کردن با تو نیستم فقط مأمورم از تو جدا نشوم تا به کوفهات ببرم؛ حال اگر نمی‌پذیری، راهی انتخاب کن که نه تو را به کوفه برساند و نه به مدینه؛ راهی غیر از خواسته من و تو. تا به ابن زیاد نامه بنویسم و تو نیز اگر خواستی به یزیدبن معاویه و یا در صورت تمایل، به عبیدالله بن زیاد نامه بنویسی. شاید با این کار خدا به من عافیت عطا کند و مبتلا به کار تو نشوم. و راه سوی را نشان داد و گفت: از این طرف برو و از راه عذیب و قادسیه به سمت چپ رو کرد. حسین علیه‌السلام با یاران خود می‌رفت و حر او را همراهی می‌کرد.

پی‌نوشت:

1- مکانی است نزدیک به کوفه در مسیر جاده‌های خشکی کربلا